

دوفصلنامه مطالعات اعتبارسنجی حدیث
سال سوم، شماره یکم (پیاپی ۴)
بهار و تابستان ۱۴۰۴ ص ۸۱ - ۱۱۳

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۱/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰
مقاله علمی پژوهشی

اعتبارسنجی روایت «مسخ بنی امیه به وزغ»

غلامعلی جزینی^۱

چکیده

در میراث حدیثی شیعه روایاتی مبنی بر مسخ برخی انسان‌های گناهکار به شکل بعضی حیوانات یافت می‌شود. یکی از آن موارد، روایتی است که کلینی در روضه الکافی نقل کرده و بر مسخ بنی امیه به وزغ (مارمولک) دلالت دارد. در این حدیث به غسل پس از کشتن وزغ، امر شده است و برخی از فقهای امامیه بر پایه آن، استحباب چنین غسلی را استنباط نموده‌اند.

این پژوهش با بهره‌گیری از روش نقد حدیث و مبتنی بر معیارهای کلامی و بهره‌مندی از اصول و دانش رجال امامیه به اعتبارسنجی سندی و تحلیل دلالتی این حدیث می‌پردازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که وجود راویان ضعیف و مجهول در سلسله سند، امتناع تعمیم مضمون حدیث به دوره زمانی پس از مقطع مسخ، تعارض با احادیث نفی مسخ در امت اسلام، چالش‌های مضمونی از جمله ناسازگاری با کیفیت و غرض مسخ، ابهام در حکمت غسل و عدم تطابق با واقعیات تاریخی، اعتبار و اصالت صدور این حدیث از معصوم را مخدوش می‌سازد و این نظریه را تقویت می‌نماید که استناد و احتجاج به این روایت در مباحث فقهی و ترویج آموزه کلامی مسخ بنی امیه بر اساس مفاد آن با چالش‌های عمیق مواجه است؛ لذا بازنگری فقهی کلامی درباره اصالت و اعتبار این حدیث بایسته‌ای اجتناب‌ناپذیر است.

کلیدواژه‌ها: مسخ وزغ، غسل بعد از کشتن وزغ، بنی امیه، اعتبارسنجی حدیث.

۱. دانشجوی دکترا علوم قرآن و حدیث، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. (a.jazini@gmail.com)

۱. طرح مسئله

مسخ ظاهری، یکی از عذاب‌های الهی است. بر اساس مفاد ظاهر آیات قرآن کریم برخی از اقوام پیشین مثل اصحاب سبت به سبب نافرمانی خدا و صید ماهی در روز شنبه، به میمون^۱ و گروهی از بنی اسرائیل بعد از کفرورزی به نزول مائده آسمانی، به شکل بوزینه و خوک درآمدند.^۲ اکثر مفسران این مسخ را حقیقی می‌دانند؛ یعنی شخص واقعاً به صورت میمون و خوک درآمد است؛ اما در این میان، چندی از مفسران از جمله مجاهد و شیخ محمد عبده این نوع مسخ را، مسخ در طبع دانسته و با آیه «كَمْثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا»^۳ تنظیر می‌کنند.^۴

در آثار حدیثی امامیه ابوابی به عنوان مسخ و انواع مسخ شدگان اختصاص یافته است.^۵ مسائل علی بن جعفر، اولین کتاب روایی است که به گونه‌شناسی مسخ شدگان پرداخته است.^۶ بیشترین روایات ناظر به مسئله مسخ، در تألیفات روایی و فقهی ذیل باب حیوانات حرام گوشت گزارش شده است.^۷

در بین این احادیث، روایتی وجود دارد که از مسخ بنی‌امیه به وزغ (مارمولک) سخن به میان آمده است. مرحوم کلینی در روضه الکافی، روایتی را به طرق پیش رو نقل می‌کند:

«عن علی بن محمد عن صالح عن الوشاء عن كرام عن عبد الله بن طلحة قال:

۱. بقره، ۶۵.

۲. مائده، ۶۰.

۳. جمعه، ۵.

۴. قرشی مخزومی، تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۳۴-۳۵؛ رضا، المنار، ج ۱، ص ۲۸۵.

۵. ر.ک: ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۲۲۰-۲۴۵؛ قمی، سفینه البحار، ج ۸، ص ۷۱-۷۴.

۶. عریضی، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۳۳۲-۳۳۶.

۷. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۴۴-۲۴۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۴.

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الوزغ فقال رجس وهو مسخ كله فإذا قتله فاغتسل فقال إن أبي كان قاعداً في الحجر ومعه رجل يحدثه فإذا هو بوزغ يولول بلسانه فقال أبي للرجل أتدري ما يقول هذا الوزغ قال لا علم لي بما يقول قال فإنه يقول والله لئن ذكرت عثمان بشتيمة لأشتمن علياً حتى يقوم من هاهنا قال وقال أبي ليس يموت من بني أمية ميت إلا مسخ وزغاً قال وقال إن عبد الملك بن مروان لما نزل به الموت مسخ وزغاً فذهب من بين يدي من كان عنده وكان عنده ولده فلما أن فقدوه عظم ذلك عليهم فلم يدروا كيف يصنعون ثم اجتمع أمرهم على أن يأخذوا جذعاً فيصنعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ذلك وألبسوا الجذع درع حديد ثم لقوه في الأكفان فلم يطلع عليه أحد من الناس إلا أنا وولده.^۱

در سلسله سند این حدیث، علی بن محمد علان کلینی، صالح بن ابی حماد رازی، حسن بن علی وشاء، عبد الکریم بن عمرو خثعمی (ملقب به کرام) و عبد الله بن طلحة نهدی نام برده شده اند.

در این روایت، امام صادق عليه السلام مارمولک را پلید و ناپاک معرفی کرده و تمام انواع آن را مسخ شده می داند. طبق مضمون روایت، اگر این حیوان کشته شود، غسل واجب است. روایت همچنین به گفت وگویی میان امام باقر عليه السلام و مردی دیگر اشاره دارد که در حین آن، مارمولکی بازبان خود تهدید می کند که اگر به عثمان توهین شود، او نیز به علی عليه السلام ناسزا خواهد گفت؛ علاوه بر این، روایت بیان می کند که بنی امیه پس از مرگ به مارمولک مسخ می شوند و به طور خاص از عبد الملك بن مروان نام می برد که در لحظه مرگ به مارمولک تبدیل شد. برای پنهان کردن این اتفاق، اطرافیانش تنه درختی را به شکل جسد او درآورده، زرهی آهنین بر آن پوشاندند، آن را کفن کرده و به خاک سپردند.

بصائر الدرجات نوشته صفار قمی (د ۲۹۰ق)، اولین کتاب روایی امامیه است که نیمه نخست حدیث پیش گفته را گزارش کرده است.^۲ پس از بصائر و الکافی، این

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۵۳.

روایت در دیگر آثار حدیثی امامیه منعکس شده است.^۱

عبارت «إذا قتلته فاغتسل» و دستور به غسل شرعی پس از کشتن وزغ، توجه فقیهان را جلب کرده و در بسیاری از کتب فقهی، در باب اغسال مورد بررسی قرار گرفته است.^۲ از سوی دیگر، گفت و گوی وزغ با امام باقر علیه السلام و جایگاه علمی والای آن حضرت، موجب شده که این روایت در مباحث کلامی نیز مورد توجه قرار گیرد.^۳ برخی از محدثان امامیه نیز آن را در بخش معجزات و کرامات امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده اند.^۴ با این حال، مسخ شدن بنی امیه به وزغ چندان مورد توجه واقع نشده و به صرف گزارش بسنده شده است. اینکه روایت در هیچ بابی به طور مشخص با این عنوان جای گذاری نشده و شارحان و ناقدان نیز چندان به تحلیل و بررسی آن نپرداخته اند، می تواند نشانه ای از ابهام یا عدم توجه به این بخش از روایت باشد. عالمان امامیه در مواجهه با این حدیث دو رویکرد داشته اند: ۱. از نگاه بسیاری از فقهای امامیه این گزارش تلقی به قبول شده است که در ادامه بحث آن می آید؛ ۲. از

۱. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۷؛ طبری آملی، دلائل الامامه، ص ۲۲۴، قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۴ و ج ۲، ص ۸۲۳؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۵ و ج ۲۷، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و ج ۵۸، ص ۵۳ و ج ۶۲، ص ۲۲۵-۲۲۸ و ج ۷۷، ص ۶۷ و ج ۷۸، ص ۱۰ و ج ۱۰۹، ص ۲۰۵؛ نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۵۱۶ و ج ۱۶، ص ۱۶۷.

۲. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۷؛ همو، الهدایة الاصول و الفروع، ص ۹۱؛ حلی، المعتمد فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بحرانی، حدائق الناظره فی احکام العترة الطاهرة، ج ۴، ص ۱۹۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۰؛ نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۵۱۶؛ طباطبایی یزدی، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، ج ۱، ص ۴۶۴-۴۶۵؛ آملی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۷، ص ۱۱۸.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۴. طبری آملی، دلائل الامامه، ص ۲۲۴؛ قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۲۳.

طرف دیگر محمدباقر مجلسی در مرآة العقول، این روایت را مجهول ارزیابی می‌کند.^۱ برخی از محققان امامیه نیز حکم به وضع آن داده‌اند.^۲

نظر به اینکه روایت مذکور در مباحث فقهی و کلامی مورد استناد و احتجاج عالمان امامیه قرار گرفته است، اعتبارسنجی آن ضروری می‌نماید؛ لذا پژوهش حاضر به اعتبارسنجی سندی و تحلیل دلالتی روایت پرداخته و اصالت آن را مورد بررسی قرار می‌دهد تا معلوم شود استناد به آن تا چه میزان صحیح و قابل دفاع است.

هر چند کتاب الأخبار الدخیله به ضعف دلالتی این روایت توجه کرده است؛ ولی تا آنجایی که نگارنده تتبع نمود، هیچ منبعی به نقد تفصیلی سند و متن این روایت نپرداخته است. مقاله حاضر با رویکرد تحلیلی - انتقادی، راویان موجود در سلسله سند حدیث را بررسی و برای نخستین بار مفاد آن را بر پایه مبانی کلامی، فقهی، قرآنی و تاریخی به بوته سنجش می‌سپارد.

۲. مفهوم‌شناسی واژگان حدیث

۱.۲. وزغ

لغت‌شناسان عرب از «وزغ» به عنوان «سَام ابرص» یاد کرده^۳ که حیوانی از جنس سوسمار و کوچک‌تر از آن است.^۴ صاحب حیاة الحیوان می‌نویسد: «وزغ و سام ابرص هر دو از یک جنس و در واقع سام ابرص، وزغ بزرگ است.»^۵ محمد تقی مجلسی نیز آن را نوعی حیوان خزنده برشمرده که در بیابان‌ها و آبادی‌ها زیست کرده و در فارسی به آن «چلپاسه» (مارمولک) می‌گویند.^۶

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۶۹.

۲. شوشتری، الاخبار الدخیله، ج ۴، ص ۳۱۳.

۳. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۴۳۴؛ ازهری، تذهیب اللغة، ج ۸، ص ۱۵۱.

۴. طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۷.

۵. دمیری، حیاة الحیوان الکبری، ج ۲، ص ۵۴۴.

۶. مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۵۶۲.

در روایات عامّه، نقل شده است که رسول خدا ﷺ او را «فُویِسق» (مصعّر فاسق) نامیده است.^۱ در توضیح آن، گفته شده: اصل معنای فسق، خروج است و چون ضرر و آزار و زغ زیاد است، از جنس حشرات و هم نوعانش خارج شده و به همین جهت «فویسق» نامیده شده است.^۲ در ادامه، مجلسی می نویسد: «اصحاب آثار ذکر کرده اند که گوش های وزغ سنگین است و علّت آن را با توجه به روایات عامّه چنین ذکر کرده اند که او در آتش حضرت ابراهیم علیّه السلام دمید. وقتی چنین کرد، گوش هایش سنگین شد؛ همچنین لکه های سفیدی در بدنش ظاهر شد و ماترنگ گردید.»^۳

۲.۲. مسخ

مسخ در لغت به معنای دگرگون شدن آفرینش از صورت خود^۴ یا تبدیل شدن از صورتی به صورت زشت تر است.^۵ برخی لغت پژوهان گفته اند: «مسخ دو گونه است: یکی مسخ خلق (ساختار ظاهری) که در برخی از زمان های خاص اتفاق افتاده و دیگری مسخ خُلُق (خوی و اخلاق) است و آن عبارت است از اینکه انسان به اخلاق نکوهیده برخی از حیوانات متخلق گردد؛ مانند اینکه در اثر شدت حرص همچون سگ شود.»^۶

مسخ در اصطلاح قرآن و معارف اسلامی به نوعی عذاب گفته می شود که خداوند به طور معجزه در مورد عده ای از مردم و امت های پیشین اعمال کرده و آثار معجزه؛ مانند تنبیه مردم، عبرت گرفتن و دیدن عاقبت سوء گناه کاران از آن حاصل می شود.^۷

۱. ابن حنبل، مسند الامام ابن حنبل، ج ۴۱، ص ۱۱۶؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۱.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۲۳۷.

۳. همان.

۴. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۲۰۶.

۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۵۵.

۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۶۸.

۷. ر.ک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۹.

۳. اعتبارسنجی سند و مصدر

گرچه بصائرالدرجات از کتاب‌های مورد اعتماد برخی محدثان نام‌آور شیعه بوده و آن را در زمره مصادر و منابع خود آورده‌اند؛^۱ اما بنا بر دیدگاه برخی، این کتاب از همان عصر تألیف مورد انتقاد ناقدان قرار گرفته و از میان شاگردان بسیار مؤلف، فقط محمد بن یحیی العطار القمی به روایت این کتاب مبادرت می‌ورزد. شیخ صدوق نیز به پیروی استادش ابن الولید، از روایت این کتاب اِبا می‌ورزد. به زعم کلینی نیز صحیح و مجعول احادیث این کتاب در هم آمیخته و قابل روایت نیست؛ همچنین نسخه فعلی آن به دلیل اختلافات زیاد در نسخه‌های خطی دارای تواتر نیست.^۲

بخش اول حدیث مورد بحث در بصائرالدرجات با سندی متفاوت از الکافی چنین گزارش شده است: «حدثنا أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن الحسين بن علي عن كرام بن كرام عن عبد الله بن طلحة قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) ...»^۳ اینطور به نظر می‌رسد که در سند این روایت تصحیف رخ داده است. منظور از حسین بن علی، همانگونه که مجلسی آن را تصحیح نموده،^۴ حسن بن علی و شاء است؛ همچنین منظور از کرام بن کرام، عبدالکریم بن عمرو الخثعمی ملقب به کرام است؛ بنابراین سه راوی منتهی به معصوم در سلسله سند هر دو کتاب مشترکند: حسن بن علی و شاء، عبدالکریم بن عمرو خثعمی (ملقب به کرام) و عبدالله بن طلحة نه‌دی. حسن بن علی و شاء در ابتدا از پیروان «واقفیه» بود؛ اما پس از مشاهده کراماتی از حضرت رضا (عليه السلام)، از این عقیده باطل دست کشید و به مذهب حق گروید.^۵ نجاشی

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷ و ۲۲۹ و ۲۳۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۶-۲۷.

۲. اسفندیاری و بهبودی، «نامه‌ها: آخرین کلام در عرصه روایت و درایت حدیث»، کیهان فرهنگی، ص ۳۳.

۳. صفار، بصائرالدرجات، ص ۳۵۳.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۲۲۵.

۵. طوسی، الغیبه، ص ۷۱.

اورا فردی جلیل‌القدر، مورد اعتماد و دارای تألیفاتی دانسته است.^۱

راوی دیگر «عبدالکریم بن عمرو خثعمی»، ملقب به «کرام» است که بیشتر رجالیان او را تضعیف کرده‌اند. شیخ طوسی او را واقفی و خبیث توصیف کرده است.^۲ طوسی در الغیبه تصریح می‌کند که سران دنیا طلب واقفیه، مانند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی، اموالی را که در آن خیانت کرده بودند به خثعمی بخشیدند و بدین وسیله او را به سوی خود جذب کرده و به خدمت خویش درآوردند.^۳ ابن غضائری در مورد او می‌نویسد: واقفه ادعا می‌کردند که او از ایشان است و غلات نیز از او روایات بسیاری نقل کرده‌اند.^۴ ابن داود حلی^۵ و علامه حلی^۶ نیز خثعمی را جزء گروه دوم محدثان، یعنی مذمومان دانسته‌اند؛ حتی علامه حلی در فقه، از عمل به روایات او پرهیز کرده است؛^۷ البته قابل ذکر است که در مقابل این دیدگاه، برخی از جمله نجاشی ضمن واقفی دانستن، او را توثیق کرده‌اند؛^۸ گرچه خثعمی نیز دارای کتاب بوده، اما از عنوان آن خبر نداده‌اند.^۹

شایان ذکر است که با وجود توقف کرام در امامت امام کاظم علیه السلام، امامیه او را به‌طور کامل طرد نکردند و برخی از راویان برجسته، همچون احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که از اصحاب نزدیک امام رضا علیه السلام بوده و در شمار طبقه سوم اصحاب

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۹ و ۴۰.

۲. طوسی، رجال طوسی، ص ۳۳۹.

۳. همو، الغیبه، ص ۶۳ و ۶۴.

۴. ابن غضائری، الرجال، ص ۱۱۴.

۵. تقی‌الدین حلی، کتاب الرجال (ابن داود)، ص ۵۳۰.

۶. حلی، ترتیب خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، ص ۲۶۴.

۷. همو، مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۳۷۹ و ج ۷، ص ۴۷۰.

۸. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۲۴۵.

۹. طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۳۹.

اجماع قرار دارد،^۱ روایات متعددی از او نقل کرده‌اند.^۲ نکته قابل توجه این است که برخی از مشایخ خثعمی گرایش‌های غیرامامی داشته‌اند. وی از راویانی چون یزید بن خلیفه حارثی حِلوانی که واقفی مذهب بوده است،^۳ حدیث نقل کرده^۴ و همچنین از سماعه بن مهران واقفی^۵ نیز ۲۳ روایت با احتساب موارد تکراری در کتب حدیثی اربعه شیعه ثبت شده است. افزون بر این، جماعة بن سعد الصائغ نیز از مشایخ غیرموثق و از راویان خطابی مذهب خثعمی^۶ بوده است.^۷

برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در میان روایات خثعمی، احادیثی وجود دارد که بی‌تردید در مقاطع مختلف تاریخی برای دفاع از واقفیه در برابر امامیه مورد استفاده قرار گرفته است. در برخی از این روایات، سلسله اسناد به خثعمی ختم می‌شود یا او یکی از راویان میانی زنجیره سند است. این گونه روایات عمدتاً توسط افراد و گروه‌های خاصی نقل شده‌اند.^۸ بر همین اساس، برخی خثعمی را نظریه‌پرداز واقفیه معرفی کرده‌اند.^۹

ارتباط میان باورهای واقفیه، مانند اندیشه‌های غلو، تناسخ و حلول، با محتوای این حدیث، نکته‌ای است که نباید نادیده گرفته شود. بر اساس گزارش سید

۱. همو، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۶.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵ و ۹۳ و ۱۲۴ و ۳۲۲ و ۵۰۸.

۳. طوسی، رجال الطوسی، ۳۴۶.

۴. همو، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۵۷؛ همو، الاستبصار فیما اختلف الاخبار، ج ۲، ص ۲۰۴.

۵. همو، رجال الطوسی، ص ۳۳۷.

۶. ابن غضائری، الرجال، ص ۴۶.

۷. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۸. ذاکری و صفری، «بررسی مباحثات واقفیه با امامیه در روایات؛ مطالعه موردی عبدالکریم بن عمو خثعمی»، پژوهش نامه امامیه، ص ۱۴.

۹. همان.

مرتضی، واقفیه به تدریج به سمت غلو و اعتقاد به تناسخ سوق یافتند.^۱ نوبختی نیز اشاره می‌کند که برخی از آنان بر این باور بودند که ائمه در نزد آنان یکی بوده و از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شود؛^۲ همچنین گروهی از واقفیه به حلول اعتقاد داشتند و گمان می‌کردند که همه کسانی که به حضرت محمد ﷺ انتساب دارند، همچون ظرف‌هایی هستند که حضرت محمد ﷺ در آن‌ها حلول کرده است.^۳ با در نظر گرفتن این گرایش‌ها و همچنین با توجه به گفته ابن غضائری که بسیاری از غالیان از خثعمی روایت نقل کرده‌اند، انتساب چنین حدیثی به او قابل تبیین خواهد بود.

راوی پایانی، عبدالله بن طلحة نهدی است که خثعمی روایت را از او و او نیز از معصوم علیه السلام نقل کرده است. وی دارای کتاب بوده، اما از نظر رجالیان شخصیتی مجهول محسوب می‌شود؛ زیرا هیچ‌یک از علمای رجال او را توثیق یا تضعیف نکرده‌اند.^۴

بنابراین، حضور حداقل دو راوی ضعیف و مجهول در هر دو طریق الکافی و بصائر، بر ضعف سندی این روایت دلالت داشته و تأمل در مجموع آنچه به لحاظ سند و مسند بیان شد، صحت روایت را مورد تردید جدی قرار می‌دهد. فقها نیز به این ضعف سندی اذعان داشته و برای جبران آن، یا به عمل مشهور فقها استناد کرده‌اند^۵ یا به وجود روایت در الکافی و نبود معارض تمسک جسته‌اند.^۶

۱. شریف مرتضی، الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ص ۳۱۳.

۲. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۳.

۳. اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۶۰.

۴. برقی، المحاسن، ص ۲۲؛ نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۲۴؛ طوسی، رجال الطوسی، ص ۲۳۲، خویی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۵. نجفی، جواهر الکلام فی شرح الاسلام، ج ۵، ص ۵۸.

۶. آملی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۷، ص ۱۱۸.

۴. نقد دلالی روایت

۱.۴. نفی مسخ ظاهری در امت اسلام

علامه مجلسی در توضیح روایت ضمن رد نظریه تناسخ، چند احتمال برای مسخ بیان می‌کند. از جمله اینکه ممکن است مسخ به صورت ظاهری و پیش از مرگ رخ داده باشد، یا اینکه مسخ باطنی بوده و روح فرد به جسمی مثالی با شکل وزغ تعلق گرفته باشد.^۱

در عمومی بودن عذاب مسخ ظاهری یا اختصاص آن در امت‌های پیشین قبل از اسلام، اختلاف نظر است. برخی معتقدند که افراد این امت مسخ ظاهری نمی‌شوند و مسخ آنها باطنی است. مولی صالح مازندرانی می‌گوید: «از برکت رسول خدا ﷺ عقوبت‌های دنیایی فضاحت بار مثل مسخ از این امت برداشته شده است.»^۲ در نقلی به ابن عباس نیز نسبت داده شده که مسخ از جمله مجازاتی است که به امت‌های پیشین اختصاص داشته است.^۳

در عین حال، در روایتی در بیان علائم آخرالزمان چنین گزارش شده است: «... و آخرین این امت، اولی‌های آن را لعن می‌کنند و در این زمان باید منتظر عذاب‌های باد سرخ و فرو رفتن زمین و مسخ بود.»^۴ بعضی با استناد به این حدیث، وقوع مسخ در امت اسلام را ممکن شمرده‌اند.^۵ در روایتی از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «آنچه در بنی اسرائیل از مسخ و خسف و قذف واقع شده، در این امت هم روی خواهد داد.»^۶

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۵۴.

۲. مازندرانی، شرح الکافی، ج ۱۱، ص ۳۶۶.

۳. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۰۷.

۴. ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۵۰۱.

۵. همان.

۶. مفید، الفصول المختاره، ص ۹۵.

ملاصدرا وجود مسخ ظاهری در امت رسول خدا ﷺ را نفی می‌کند؛ چراکه به اعتقاد او صفات رذیله نفسانی تا آن حد و میزان رسوخ نمی‌کند که منجر به تغییر شکل ظاهری بدن شود یا بدن به سبب اعتدال مزاج، تحول در شکل را قبول نمی‌نماید؛ گرچه از نظر او مسخ باطن در این امت فراوان است.^۱

در تأیید عدم وقوع مسخ ظاهری در امت اسلام می‌توان از روایت زیر بهره برد:

«امام سجاد علیه السلام سرگذشت مسخ شدگان بنی اسرائیل را یادآوری کرد و در آخر فرمود: خدا آنان را به خاطر صید ماهی در روز حرام مسخ کرد. اکنون چگونه می‌بینید حال کسانی که فرزندان رسول خدا ﷺ را کشتند و حریمش را هتک کردند؟ خدا گرچه آنان را در این دنیا مسخ نکرد؛ ولی عذابی که در آخرت برای آن‌ها مهیا کرده، بارها از مسخ در دنیا شدیدتر است.»^۲

با توجه به این روایت، برداشته شدن عذاب مسخ ظاهری از این امت به صواب نزدیک‌تر است؛ پس اگر مسخی هم روی دهد، مسخ باطنی است که برای اهل معرفت و آنان که به رؤیت باطنی رسیده‌اند قابل مشاهده است؛ حتی اگر کلام امام زین العابدین علیه السلام دلالتی بر رد مسخ ظاهری تمام امت نداشته باشد یا اشکال شود بنی امیه از شمول امت خارج می‌شود، باید توجه داشت بیان حضرت در نفی مسخ قاتلین ائمه اطهار علیه السلام صریح است؛ بنابراین پذیرش صدور روایت مسخ ظاهری بنی امیه به وزغ، با نفی مسخ از امت اسلام در تعارض جدی است.

۲.۴. تعارض با کیفیت و غرض مسخ

برای تطبیق کیفیت مسخ با روایت مزبور لازم است با استناد به آیات قرآن و روایات اهل بیت علیه السلام، مشخصه‌های مسخ، استخراج و سپس با مفاد روایت، مورد سنجش واقع شود.

۱. صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۴۷۳.

۲. طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۲.

۱.۲.۴. وجود نشانه انسانی در مسخ شدگان

صدرالمتألهین در تبیین نحوه تحقق مسخ می نویسد که بدن ها تابع نفوس اند و شکل ها و صورت ها از مبدأ، از طریق نفوس بر بدن ها تجلی می یابند؛ از این رو هنگامی که نفس تحت تأثیر عواملی مانند شهوت، خشم، ترس یا شادی تغییر می کند، بدن نیز دستخوش تغییراتی متناسب با آن می شود؛ بنابراین دور از واقعیت نیست که برخی نفوس، بر اثر شدت انحطاط و اصرار بر رذایل، تأثیری عمیق بر بدن بگذارند، به گونه ای که بدن نیز صورتی متناسب با آن صفات به خود بگیرد؛ در نتیجه ظاهر انسان نیز به تبع باطن و به طور پیوسته، دچار مسخ خواهد شد.^۱

در تحلیل کیفیت مسخ و تغییر صورت انسانی، نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که هویت انسانی با افعال و احوال خاصی شکل می گیرد و با تکرار و تراکم این احوال، به تدریج صورت جدیدی برای فرد ایجاد می شود. اگر فرض کنیم که صورت انسانی فردی به شکلی از حیوانات تبدیل شود، در واقع صورت حیوانی بر چهره انسانی او نقش بسته است؛ در این حالت، فرد همچنان انسان محسوب می شود؛ اما صورتی حیوانی نیز بر وجود او حاکم شده است؛ یعنی در حالی که هویت انسانی اش باقی است، ویژگی های نوعی بوزینه یا هر حیوان دیگری را نیز می پذیرد؛ از این رو به جای آنکه او را صرفاً حیوان بدانیم، باید عنوان «انسان بوزینه» را بر او اطلاق کنیم.^۲ شرط صدق عذاب در انسان های مسخ شده نیز این است که متوجه شوند انسان هستند و تنها صورتی از حیوانیت بر آن ها تسلط یافته است؛ از این رو در مسخ ظاهری، صورت نوعی انسان و برخی آثار آن حتی بعد از مسخ به حال خود باقی است.

در این باره از امام زین العابدین (علیه السلام) ذیل آیه ۶۵ بقره چنین گزارش شده است: «پس از آنکه گروهی از یهودیان در روز شنبه از فرمان الهی سرپیچی کرده و مرتکب گناه صید ماهی شدند، خداوند آنان را به شکل میمون درآورد. پس از این واقعه،

۱. صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۴۷۲.

۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۶؛ جوادی آملی، تسنیم، ج ۵، ص ۱۳۲.

برخی از مؤمنانی که در شهرهای مجاور زندگی می‌کردند، برای مشاهده این افراد به آنجا آمدند. کسانی که پیش‌تر این گناهکاران را می‌شناختند، با دیدن چهره‌های دگرگون‌شده‌شان همچنان قادر به شناسایی آن‌ها بودند و می‌گفتند: «آیا تو فلانی، فرزند فلانی نیستی؟» و آن میمون، در حالی که اشک می‌ریخت، با تکان دادن سر، پاسخ مثبت می‌داد.^۱ کلام امام سجاد (علیه السلام) گویای این مطلب است که برخی نشانه‌های صورت ظاهری فرد مسخ شده، همچنان بعد از مسخ باقی می‌ماند و دیگران او را از روی این نشانه‌های انسانی می‌شناسند.

حاصل آنکه انسان‌های مسخ شده فقط به شکل و شمایل حیوانات درآمده و تشخیص آن‌ها از حیوانات هم‌شکل برای انسان‌های عادی امکان‌پذیر است. این مطلب، پذیرش روایت مورد بحث را که در آن به مسخ ظاهری عبدالملک بن مروان و سایر بنی‌امیه تصریح شده است، ناممکن می‌سازد. به ویژه اینکه هیچ گزارشی مبنی بر وجود نشانه‌های انسانی در مورد وزغ در آن دوران وجود ندارد.

۲.۲.۴. سرانجام مسخ شدگان

در برخی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که گنهکارانی که مسخ می‌شدند به صورت حیواناتی چون فیل، خرس، خرگوش، عقرب، سوسمار، عنکبوت، کرم سیاه، مارماهی، خفاش، بوزینه، خوک، زهره (نوعی حیوان دریایی) و سهیل (نوعی حیوان دریایی) در می‌آمدند؛^۲ اما دلالت این دسته از روایات بر این مطلب که حیوانات نام برده قبلاً خلقت انسانی داشته و سپس به این شکل در آمدند و نسل آنان ادامه داشته، ناتمام است.

در برخی روایات اهل بیت (علیهم السلام) گزارش شده است: «مسخ شدگان تا سه روز زنده بودند؛ سپس خداوند باران و بادی فرستاد و همه را به دریا انداخت. هیچ مسخ

۱. حسن بن علی، التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری (علیه السلام)، ص ۲۷۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۵۸ و ج ۵۸، ص ۱۱۴.

۲. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۶.

شده‌ای بعد از سه روز زنده نمانده است و این حیواناتی که اکنون به شکل آنها می‌بینید، فقط شبیه آنان هستند نه آن‌که خود آنان یا از نسل آنان باشند.^۱

آنچنان که گزارش شده، در میان عالمان اسلامی تنها قاضی ابوبکر بن عربی معتقد بوده که مسخ شدگان زندگی نموده و میمون‌ها و بوزینه‌هایی که هم اکنون موجودند، از نسل آن مسخ شدگان هستند؛^۲ اما جمهور مسلمانان معتقدند مسخ شدگان همگی نابود شده‌اند.^۳ بنا به گفته صاحب مجمع البیان نیز، مسلمانان بر این مسئله اجماع دارند که حیوانات امروزی از نسل آدم نیستند و از افراد مسخ شده نیز نسلی به وجود نیامده است.^۴

بنابراین، حتی اگر انسان‌هایی نیز مسخ به حیوانی شوند، فقط شبیه حیواناتی هستند که به شکل آنها دیده می‌شود؛ لذا وزغی که در روایت مورد بحث با آن گفتگو شده و برای مرد مصاحب امام باقر علیه السلام قابل تمییز از سایر وزغ‌ها نبوده، نمی‌تواند انسانی مسخ شده باشد و این خود تعارض دیگری را با روایات اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد.

۳.۲.۴. غرض مسخ

خدای متعال بعد از اشاره به مسخ بنی اسرائیل می‌فرماید: «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»^۵ پس این واقعه برای مردم همان عصر و آیندگان «نکال» معرفی شده است. نکال به معنای عقوبتی است که در آن عبرت و تهدید دیگران باشد و اصل آن به معنی منع آورده شده است؛^۶ لذا مسخ جسمانی مستلزم

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۵۸.

۲. آندلسی، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱، ص ۳۹۸.

۳. رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۴۱.

۴. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۴.

۵. بقره، ۶۶.

۶. فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۶۲۹.

عبرت واقع شدن است؛ چنانکه در سایر مجازات‌های تکوینی و تشریعی الهی نیز چنین است؛ به عنوان نمونه خدای سبحان مجازات قطع دست دزد را به عنوان نکال و وسیله نکول و اجتناب دیگران از سرقت معرفی می‌کند.^۱

از طرفی مسخ ظاهری، مانند معجزه دلالت بر وقوع خارق عادت آن می‌کند؛^۲ بنابراین در مسخ باید آثار معجزه مانند تنبیه مردم، عبرت گرفتن و دیدن عاقبت سوء گناه‌کاران حاصل شود. در روایتی از امام رضا (ع) نیز به این مسئله اشاره شده است: «خداوند انسان‌های مسخ شده را عبرت و پندی برای مردم قرار داد.»^۳

حال بررسی کنیم که آیا آثار معجزه در مسخ بنی امیه رخ داده است یا خیر؟ آیا کسی از این مسخ اطلاع یافته است تا این هدف دنبال شود؟ لازمه عبرت و پند گرفتن مسخ ظاهری این است که این پدیده در منظر و دید مردم عادی قرار گرفته باشد؛ چنانچه افراد عادی با چشم سر تغییر شکل و صورت بنی امیه به وزغ را نبینند، تنبه آنان برای عدم ارتکاب ظلم و فسق بنی امیه منتفی می‌شود. از آنجایی که هیچ گزارش تاریخی بر مشاهده مسخ بنی امیه یافت نمی‌شود، فرض وجود این پدیده در بین افراد نادر و عدم شیوع آن بین عموم مردم، با هدف مسخ کاملاً ناسازگار است. نتیجه اینکه آنچه از کیفیت، شاخصه‌ها و هدف مسخ از آیات و روایات معتبر، قابل استنباط است با مفاد روایت مورد بحث در تعارض بوده و آن را نامقبول می‌نماید.

۳.۴. ابهام در حکمت غسل

در منابع اهل سنت روایاتی نقل شده است که در آن‌ها کشتن وزغ مورد سفارش قرار گرفته است. در صحیح مسلم ذیل بابی با عنوان «استحباب قتل وزغ» چنین

۱. مائده، ۳۸.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ۲۰۵-۲۰۶.

۳. ابن بابویه، عیون اخبار الرضا (ع)، ح ۲، ص ۹.

روایت شده است: «رسول خدا ﷺ به کشتن وزغ امر کرد و او را فُویسِق نامید.»^۱ در روایتی دیگر رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس وزغ را در مرتبهٔ اوّل با یک ضربه بکشد، برای او صد حسنه نوشته می شود و اگر با دو ضربه کشت ثوابش کمتر از اول است و اگر با سه ضربه کشت، ثوابش کمتر از مرتبهٔ اوّل و دوّم می شود.»^۲ در گزارش دیگری در مسند احمد بن حنبل راوی می گوید: «روزی به خانهٔ عایشه رفتم و در آنجا نیزه ای را دیدم. گفتم با این نیزه چه کار می کنی؟ گفت: با آن وزغ می کشم. رسول خدا ﷺ به ما خبر داده: زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، تمام جانوران روی زمین آتش را بر آن حضرت خاموش کردند، مگر وزغ که در آن می دمید؛ سپس به همین جهت ما را به کشتن وزغ امر کرد.»^۳

مضمون همه اخبار جوامع شش گانه اهل سنت در باب کشتن وزغ، با سه گزارشی که نقل شد، مشترک بوده و در سلسله سند به عایشه یا اُم شریک (از همسران پیامبر) یا ابوهریره یا سعد بن ابی وقاص ختم می شود.^۴ این راویان در نگاه امامیه مورد طعن یا مجهول بوده اند؛^۵ بنابراین ضعف سندی، پذیرش این روایات را با مشکل جدی مواجه می سازد. از طرفی در برابر این اخبار، از عایشه چنین روایت شده است که: «رسول الله ﷺ ما رمولک را فُویسِق نامیدند و از ایشان نشنیده ام که دستور به کشتن آن داده باشد.»^۶ حاصل آنکه روایات امر به کشتن وزغ، از اتقان لازم برخوردار نبوده و

۱. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۵۸.

۲. همان.

۳. ابن حنبل، مسند الامام احمد حنبل، ج ۴۳، ص ۲۴.

۴. ر.ک: بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۴۰؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۵۸؛ ابن ماجه، سنن الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوينی ابن ماجه، ج ۴، ص ۶۱۷؛ ابی داود، سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۲۳۴؛ ترمذی، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، ج ۳، ص ۴۸۸؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۳۸۷.

۵. ر.ک: مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۶۵ و ج ۳، ص ۷۳ و ۸۱.

۶. ابن حنبل، مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۴۱، ص ۱۱۶ و ج ۴۲، ص ۱۲۰ و ج ۴۳، ص ۳۵۳؛ بخاری،

در صدور آن‌ها تردید جدی وجود دارد.

هر چند اخباری با این مضمون در میراث شیعه وجود ندارد؛ ولی امر به غسل پس از کشتن وزغ در دو روایت گزارش شده است. یکی حدیث مورد بحث در الکافی و دیگری روایتی که صدوق به صورت مرسل در من لایحضره الفقیه و الهدایة چنین نقل کرده است: «وَرُوی أَنَّ مَنْ قَتَلَ وَزْغًا فَعَلِیْهِ الْغُسْلُ»^۱

به نظر می‌رسد نقل صدوق به همان حدیث مزبور در الکافی ناظر باشد. چنانکه صاحب حدائق همین را برداشت کرده است؛^۲ بنابراین تنها مستند فقها درباره امر به غسل، روایت مورد بحث در الکافی است؛ پس اگر صدور این روایت نفی شود، جایی برای حجیت آن و صدور حکم به استحباب غسل باقی نمی‌ماند؛ چنانکه برخی چون صاحب حدائق به عدم حجیت روایت تصریح کرده‌اند.^۳

ظاهر مرسله صدوق و روایت الکافی، وجوب غسل را می‌رساند؛ ولی فقها آن را بر استحباب حمل کرده‌اند؛ چون بر عدم وجوب آن اجماع وجود دارد.^۴ مجلسی حکم به استحباب این غسل را به مشهور فقها نسبت می‌دهد.^۵ به نظر می‌رسد همین عمل مشهور فقها باعث جبران ضعف سندی روایت الکافی و تلقی به قبول آن شده است.

صاحب جواهر می‌نویسد: «شاید فتوای عده‌ای از اصحاب به استحباب، برای اثبات آن کافی باشد.»^۶ در مقابل برخی، عمل قدما را منکر شده و گفته‌اند خود کلینی این غسل را در باب انواع غسل از ابواب طهارت مطرح نکرده و شیخ طوسی

صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۱.

۱. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۷؛ همو، الهدایة فی الاصول والفروع، ص ۹۱.

۲. بحرانی، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳. حلی، المعتمد فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۳۶۰.

۴. آملی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۷، ص ۱۱۸.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۵۴.

۶. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۵، ص ۵۸.

که در التهذیب همه اخبار سلیم و سقیم را استقصا کرده، اشاره‌ای به این روایت ننموده است.^۱

در ضمن باید به این نکته توجه داشت که بنا بر مسلک حجّیت خبر ثقه از باب وثوق مُخبری، شهرت، توانایی جبران ضعف سند را ندارد.^۲ بنا بر مسلک وثوق خبری نیز، با توجه به این که عمل مشهور به روایت، همراه با قراین مختلف زمانی، مکانی و مقالی است و از طرفی بین فهم و روش استنباط متأخران با قدماء اختلاف است و از سوی دیگر، دقت متأخران از متقدمان بیشتر است، نمی‌توان قائل شد که عمل مشهور، همیشه موجب اطمینان به صدور روایت می‌شود؛ چه بسا عمل مشهور یکی پس از دیگری به نحو تقلید بوده باشد؛ همانطور که تاریخ فقه از شیخ طوسی به بعد بهترین شاهد بر این مدعاست؛ پس عمل یک یا چند فقیه متقدم، به روایت ضعیف، موجب اطمینان به صدور آن نمی‌شود یا دست کم شک حاصل می‌شود.^۳

برخی عدم حجّیت روایت را اینگونه پاسخ داده‌اند که «با وجود روایت در کتاب الکافی و عمل اصحاب و عدم معارض، مانعی برای حجّیت روایت نیست»؛^۴ ولی این پاسخ نیز قابل مناقشه است؛ چرا که صرف وجود یک روایت در کتاب الکافی به خصوص در الروضة، نمی‌تواند موجب حجّیت آن شود و بنا به گفته مرحوم خویی بدون شک برخی روایات الکافی ضعیف بوده و حتی با اطمینان می‌توان گفت که چندی از روایات آن از معصوم صادر نشده است.^۵ در مورد عدم معارض نیز، همانگونه که تا کنون گذشت و در ادامه می‌آید روایت مزبور به جهت دلالتی معارضات فراوانی دارد؛ مگر اینکه قائل به تفکیک میان فقرات حدیث شویم.

۱. شوشتری، الاخبار الدخیلة، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲. شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ص ۹۲.

۳. زروندی رحمانی، «قاعده انجبار ضعف سند با عمل مشهور»، جستارهای فقهی و اصولی، ص ۲۵.

۴. آملی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۷، ص ۱۱۸.

۵. خویی، معجم رجال الحدیث و تفصیل الروایات، ج ۱، ص ۸۶.

اما آنچه معرکه آراء در این باره شده، حکمت استحباب غسل است. شیخ صدوق بعد از نقل روایت می نویسد: «وَقَالَ بَعْضُ مَشَايِخِنَا إِنَّ الْعِلَّةَ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ يُخْرَجُ مِنْ ذُنُوبِهِ فَيَغْتَسِلُ مِنْهَا»^۱ صاحب حدائق در توضیح این حکمت بیان می کند: «همان طور که توبه سبب خروج از گناهان می شود و پس از آن غسل مستحب است؛ همچنین کشتن وزغ سبب خروج از گناهان شده و پس از آن غسل مستحب می شود.»^۲

در برابر این فقها، محقق حلی چنین دلیلی را نمی پذیرد و می نویسد: «روایت ابن بابویه نزد من حجت نیست و علتی که ذکر شد بیهوده است؛ چراکه اگر چنین علتی صحیح باشد، دلیلی وجود ندارد که حکم غسل به وزغ اختصاص پیدا کند.»^۳ ارتباط بین کشتن مارمولک و پاک شدن از گناهان بسیار دور از ذهن می نماید. هر چند احتمال دارد روایات عامه مبنی بر نوشتن حسنه بر قاتل وزغ این استبعاد را رفع کند؛ ولی همانطور که گذشت بر این روایات از لحاظ سندی خدشه وارد می شود.

قطب الدین راوندی روایت مورد بحث الکافی را در کتاب خود الخرائج و الجرائح چنین گزارش کرده است: «فَإِذَا قَتَلْتَهُ فَاغْتَسِلْ يَعْْنَى شُكْرًا»^۴ با جستجو در منابع اولیه حدیثی، معلوم می شود عبارت «يَعْْنَى شُكْرًا» اضافه خود راوندی یا غیر اوست؛ چنانکه برخی بر این مسئله متفطن شده و آن را تفسیر رواندی به حساب آورده اند.^۵ بر همین اساس برخی از فقها حکمت غسل را شکر دانسته اند.

صاحب عروة الوثقی می نویسد: «احتمال دارد به جهت شکر نسبت به کشتن وزغ، غسل وارد شده باشد؛ چراکه حیوان خبیثی است و در روایات فریقین امر به کشتن آن زیاد وارد شده است؛ چنانکه در حدیث نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گزارش شده است:

۱. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۸.

۲. بحرانی، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳. حلی، المعبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۳۶۰.

۴. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۴.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۶۸.

«وزغ را بکشید گرچه داخل کعبه باشد»؛ یا در روایت دیگر چنین نقل شده است که: «هر کسی که وزغ را بکشد مانند این است که شیطانی را کشته است»؛ همچنین احتمال دارد حکم از این جهت باشد که با غسل کردن قذارت و پلیدی که به واسطه تماس از این حیوان به انسان منتقل شده است، برطرف شود.^۱ روایات مورد اشاره صاحب عروه در میراث روایی شیعه و صحاح شش گانه وجود ندارد. حدیث اول را طبرانی به صورت مرفوع نقل کرده است و ألبانی آن را به شدت ضعیف ارزیابی می‌کند؛ چون عمر بن قیس مکی در بین راویان وجود دارد، که از نگاه احمد بن حنبل احادیث او باطل و متروک و از نگاه بخاری مُنکَر است.^۲ روایت دوم را نیز ابن قیسرانی به عنوان حدیث موضوع یا ضعیف محسوب نموده است؛ چراکه وهب بن حَفْص حَرَّانی که فردی کذاب است، در زنجیره راویان قرار دارد.^۳

اما بر فرض اثبات سفارش به کشتن وزغ، غسل به جهت شکرگزاری بسیار بعید به نظر می‌رسد و چنانچه در اغسال مستحبی وارد تأمل نماییم، هیچ غسلی نمی‌یابیم که از این جهت تشریع شده باشد. در کشتن این حیوان نیز لزوماً تماس بدن روی نمی‌دهد که عمل غسل به شستشوی قذارت آن تعلیل شود.

به نظر می‌آید تحیر و ابهامات مذکور باعث شده است که بسیاری از فقها به ویژه متأخرین، غسل پس از کشتن وزغ را از جمله غسل‌های مستحب محسوب ننمایند.^۴

۱. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی فیما نعم به البلوی، ج ۱، ص ۴۶۴-۴۶۵.

۲. ألبانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السیئ فی الأمة، ج ۶، ص ۳۲.

۳. ابن قیسرانی، ذخیره الحفاظ، ج ۴، ص ۳۶۲.

۴. شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ص ۱۸۴-۱۸۸؛ سبزواری، کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۳۸-۴۰؛ اراکی، المسائل الواضحة، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۷؛ تبریزی، المسائل المنتخبة، ص ۵۱-۵۳؛ منتظری، الاحکام الشریعة علی مذهب اهل البيت (علیهم السلام)، ص ۱۱۸-۱۲۰؛ سیستانی، المسائل المنتخبة، ص ۷۷-۷۸؛ سبحانی تبریزی، رساله توضیح المسائل، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ وحید خراسانی، توضیح المسائل، ص ۱۳۰-۱۳۲؛ مکارم شیرازی، رساله توضیح المسائل، ص ۱۱۶-۱۱۸.

۴.۴. مطابقت با واقعیات تاریخی

۱.۱.۴. مسخ بنی امیه

اگر روایتی در مقام بیان وقایعی باشد که اتفاق افتاده است، نمی تواند با داده های تاریخی درست، در تعارض باشد؛ بنابراین تاریخ معتبر، حقیقت را برای سنجش احادیث و گزارش های مرتبط با تاریخ، کشف و به عرصه می آورد و وقایع ادعا شده در حدیث را در ظرف تاریخی خود ریخته و در صورت جای نگرفتن، آن ها را کنار نهاده و از میدان بیرون می راند.^۱

تا آنجا که می دانیم در هیچ منبع تاریخی مستند و شاهدهی مبنی بر مسخ ظاهری یکی از افراد بنی امیه وجود ندارد. اگر اشکال شود که عدم نقل، ملازم با عدم وقوع نیست؛ در پاسخ باید گفت همانگونه که بیان آن گذشت، مسخ و تغییر شکل انسانی به شکل حیوانی مسلماً از موضوعات اعجاز گونه و خلاف جریان عادی طبیعت است. اگر در طول تاریخ فردی از بنی امیه مسخ شده بود، به خاطر خارق العادگی آن حتماً نقل می شد. به خصوص اینکه شیعه می توانست با نقل آن موارد، شاهد محکمی برای اثبات مکتب خود ارائه کند. با این اوصاف چاره ای جز این نیست که بگوییم بر فرض صدور روایت، از مسخ، معنای دیگری چون مسخ باطنی اراده شده است؛ یعنی کالبد جسمانی آن ها به همان شکل باقی مانده و فقط کالبد مثالی آنها تغییر شکل پیدا کرده است؛ هر چند چنین معنایی از مسخ با بخش پایانی حدیث، یعنی فقدان جسد عبدالملک بن مروان ناسازگار است.

۲.۲.۴. فقدان جسد عبدالملک بن مروان

با تفحص در منابع تاریخی، شاهدهی مبنی بر فقدان جسد عبدالملک بن مروان آن گونه که در روایت به آن تصریح شده یافت نشد. عبدالملک بن مروان بن حکم، پنجمین خلیفه اموی و دومین حاکم مروانی است که بنابر آنچه نقل شده در سال ۸۶ در دمشق، مقرر خلافت امویان به هلاکت رسید. بعد از مرگش، پسرش ولید بر

۱. ر.ک: مسعودی، وضع و نقد حدیث، ص ۲۷۴.

او نماز خواند و در دمشق کنار باب الصغیر نزدیک قبر معاویه او را دفن نمود.^۱ ابن اثیر نیز لحظات آخر زندگی عبدالملک را که در بستر بیماری بوده و تشنگی بر او غالب شده بود به تفصیل، گزارش می‌کند^۲ در خلال این گزارشات هیچ امر خارق العاده‌ای به چشم نمی‌آید.

از طرف دیگر با جستجو در منابع تاریخی می‌توان شواهدی بر خلاف مفاد روایت الکافی یافت. یکی از این شواهد نبش قبر خلفای بنی امیه و به خصوص عبدالملک بن مروان در سال ۱۳۲ق توسط سفاح، نخستین خلیفه عباسی است. ابن اثیر گزارش می‌دهد که عبدالله بن علی دستور به نبش قبر بنی امیه را داد. بعد از نبش قبر معاویه و یزید که جز خاکستر نیافتند، به سراغ قبر عبدالملک بن مروان رفتند. در آنجا جمجمه او را یافتند؛ سپس ادامه می‌دهد که در بیشتر قبرها فقط اعضا و استخوان پیدا می‌کردند، به جز قبر هشام بن عبدالملک که جسد او سالم بود و جز سر بینی، چیزی از جسد او نپوسیده بود. نعش او را از خاک درآوردند، تازیانه زده و به دار آویختند؛ سپس سوزانیده و خاکسترش را بر باد دادند.^۳

صاحب مروج الذهب نیز از عمرو بن هانی طای اینگونه گزارش می‌کند: «من همراه سفاح و عبدالله بن علی عباسی برای شکافتن قبرهای بنی امیه، حاضر بودم... آنگاه گور عبدالملک مروان، خلیفه مقتدر اموی را نبش کردیم. مقداری از بن موه‌ای سرش باقی مانده بود... ما قبرهای همه بنی امیه را در هر جا که سراغ داشتیم، شکافتیم و اگر جسدی در آن بود، سوزانیدیم»^۴؛ بنابراین مسخ شدن ظاهری عبدالملک بن مروان و سایر خلفای بنی امیه با واقعیات تاریخی گزارش شده سازگاری ندارد و گریزی نداریم که بپذیریم لا اقل تعارض بخش پایانی متن حدیث با تاریخ، از اعتبار آن بخش کاسته است.

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ قمی، الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۷۳.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲۰-۵۲۱.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۳۰.

۴. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۵. جمع‌بندی و داوری درباره روایت

همان‌طور که گذشت حدیث مسخ وزغ، هم از لحاظ سندی و هم از جهات مختلف دلالی، شایستگی صدور از معصوم را ندارد؛ اما در مورد برساختن چنین سخنی احتمال دارد از نسبتی که در برخی گزارش‌ها در مورد مروان بن حکم (پدر عبدالملک) و جدش (حکم) از رسول خدا ﷺ منقول است، وام گرفته شده باشد. چنانکه روایت شده است: «هنگامی که مروان بن حکم به دنیا آمد، او را به نزد رسول خدا ﷺ بردند که برایش دعا کند. همین که عایشه او را به نزدیک رسول خدا ﷺ برد، آن حضرت فرمود: وزغ پسر وزغ را از من دور کنید. زراره می‌گوید: من جز این ندانم که حضرت ابا جعفر علی‌ه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ او را لعنت کرد.»^۱ یا در روایتی دیگر چنین نقل شده است که: «عبد الرحمن بن ابی عبد الله می‌گوید: شنیدم از امام صادق علی‌ه السلام که می‌فرمود: هنگامی که رسول خدا ﷺ از اطاقش خارج شد و متوجه شد که مروان و پدرش به سخنان او گوش می‌داده‌اند، حضرت به او فرمود: ای وزغ فرزند وزغ. امام صادق علی‌ه السلام فرمود: از آن روز که پیغمبر ﷺ این کلام را فرمود، مردم عقیده پیدا کردند که وزغ به سخنانش گوش می‌دهد و آن را می‌فهمد»؛^۲ البته مجلسی هر دو روایت را ضعیف دانسته است.^۳

چنانچه بخواهیم بر صدور روایت مزبور پافشاری کنیم، تنها راه چاره برای پایان دادن به مناقشات دلالی، پذیرفتن تعبیر مسخ روحی و معنوی است. شهید مطهری در توضیح این نوع از مسخ می‌نویسد: «اگر بر فرض انسان از نظر جسمی امکان مسخ نداشته باشد، به طور یقین از نظر روحی و معنوی می‌تواند مسخ شده و به یک حیوان تبدیل شود. انسانیت یک انسان، به خصوصیات اخلاقی او وابسته است. اگر تمام خصلت‌های یک انسان، خصلت‌های خوک شود، از انسانیت منسلخ شده و در معنی و باطن و نزد چشم حقیقت‌بین و در ملکوت، واقعا یک خوک است

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۸.

۲. همان.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۴.

و غیر از این چیزی نیست.^۱

بنابراین، حقیقت سردمداران بنی امیه در نگاه باطن بین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام و برخی یاران خاص آنان به صورت وزغ نمایان شده و آن بزرگان با چنین تعبیری از حقیقت باطنی آنها پرده برداشته اند. برخی محدثان نیز درباره مسخ عبدالملک بن مروان در روایت الکافی همین احتمال را مطرح کرده و چنین بیان داشته اند که روح او به کالبد مثالی وزغ تعلق یافته یا کالبد مثالی او به شکل وزغ درآمده است.^۲

در هر حال چنانچه این تعبیر از مسخ را نیز بپذیریم، به ضرورت باید بر موضوع بودن بخش پایانی حدیث گردن نهیم؛ چراکه از فقدان جسد عبدالملک بن مروان و پوشانیدن زره آهنی بر تنه خرما و مسخ ظاهری او به وزغ سخن رفته است و این با مسخ معنوی ناسازگار است.

حاصل آنکه اگر از مسخ در روایت، مسخ ظاهری اراده شده باشد، صدور کل روایت مورد تردید است و چنانچه مسخ باطنی مراد شده باشد، در صدور فراز پایانی آن تشکیک می شود.

نتیجه

با عنایت به مطالب مطرح شده و بررسی های صورت گرفته درباره حدیث مسخ وزغ، به نتایج زیر دست یافتیم:

۱. حضور راویان واقفی مذهب، مجروح و مجهول، باعث شده روایت به لحاظ سندی ضعیف محسوب شود.

۲. مفاد این حدیث با روایات نفی مسخ از افراد امت اسلام در تعارض است. از طرفی با کیفیت و ویژگی های مسخ ظاهری نیز ناسازگار است؛ چراکه در مسموخ باید نشانه ای انسانی وجود داشته و با تنبیه مردم اثری اعجاز گونه بر جای بگذارد.

۱. مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۰۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ۵۴.

۳. هرچند بسیاری از فقها با استناد به این حدیث، حکم به استحباب غسل پس از کشتن وزغ نموده‌اند؛ ولی حیرت و ابهام در حکمت غسل، آنان را به تردید در صدور روایت واداشته است.

۴. روایت مزبور با واقعیات تاریخی نیز تطابق نداشته و در هیچ منبع تاریخی شاهدهی مبنی بر مسخ یکی از افراد بنی‌امیه وجود ندارد. احتمال فقدان جسد عبدالملک بن مروان نیز نه تنها با مستندات تاریخی اثبات نمی‌شود؛ بلکه با استفاده از برخی قرائن مثل نبش قبر او می‌توان بر نفی آن حکم کرد.

۵. با فرض باطنی دانستن مسخ در حدیث، مناقشات دلالی پایان می‌پذیرد؛ ولی باید توجه داشت که چنین معنایی از مسخ با بخش پایانی حدیث در تعارض آشکار بوده و چاره‌ای جز قبول وضع و دس در تمام یا بخشی از روایت نیست.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. آملی، میرزا محمد تقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، تهران: مؤلف، ۱۳۸۰ ق.

۲. آندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.

۳. ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر، ۱۹۶۵ م.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة، ۱۴۰۴ ق.

۵. _____، الهدایة فی الأصول و الفروع - هدایة المتعلمین، قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.

۶. _____، الخصال، تحقیق: غفاری، علی اکبر، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.

۷. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: لاجوردی، مهدی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.

۸. _____، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.

۹. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق عبدالله بن عبدالمحسن ترکی و دیگران، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶ ق.

۱۰. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال (ابن الغضائری، طبع جدید)، محقق محمد رضا حسینی جلالی، سازمان چاپ و نشر، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث، ۱۴۲۲ ق.

۱۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۷ ش.

۱۲. ابن قیسرانی، محمد بن طاهر بن أحمد المقدسی، ذخیره الحفاظ (من الکامل لابن عدی)، تحقیق عبد الرحمن الفریوائی، الرياض: دار السلف، ۱۴۱۶ ق.

۱۳. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن الحافظ أبی عبدالله محمد بن یزید القزوينی

- ابن ماجه، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت: دار الجيل، ۱۴۱۸ق.
۱۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۱۵. ابوداود، سليمان بن اشعث، سنن أبي داود، شارح سيد محمد سيد، قاهره: دار الحديث، ۱۴۲۰ق.
۱۶. اراکي، محمد علي، المسائل الواضحة، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۴۱۴ق.
۱۷. ازهری، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۱ق.
۱۸. اسفندياری، محمد و بهبودی، محمد باقر، «نامه‌ها: آخرین کلام در عرصه روایت و درایت حدیث»، کیهان فرهنگی، شماره ۳۵، ۱۳۶۵ش، ص ۲۹ - ۳۶.
۱۹. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، بی جا: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ش.
۲۰. ألبانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، ریاض: دار المعارف، ۱۴۱۲ق.
۲۱. انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب الطهارة، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
۲۲. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۳ش.
۲۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، قاهره: المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة مصر، لجنة إحياء كتب السنة، ۱۴۱۰ق.
۲۴. برقی، احمد بن محمد، کتاب الرجال (برقی)، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
۲۵. تبریزی، جواد بن علی، المسائل المنتخبة، قم: دار الصدیقة الشهيدة (ع)، ۱۴۲۷ق.
۲۶. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، تحقیق / شرح احمد محمد شاکر، قاهره: دار الحديث، ۱۴۱۹ق.

۲۷. تقی الدین حلی، حسن بن علی، کتاب الرجال (ابن داود)، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
۲۸. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ش.
۲۹. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۰. حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.
۳۱. حلی، جعفر بن حسن، المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسة سید الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
۳۲. حلی، حسن بن یوسف، ترتیب خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۱ش.
۳۳. _____، مختلف الشیعة، تحقیق موسسه نشر اسلامی، قم: موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه، ۱۴۱۳ق.
۳۴. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۷ق.
۳۵. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، بی جا: بی نا، ۱۴۱۳ق.
۳۶. دمیری، محمد بن موسی، حیاة الحیوان الکبری، بی جا: دارالکتب العلمیة، بی تا.
۳۷. ذاکری، محمد تقی و صفری فروشانی، نعمت الله، «بررسی مباحثات واقفیه با امامیه در روایات؛ مطالعه موردی عبدالکریم بن عمرو خثعمی»، پژوهش نامه امامیه، ۵، ۱۳۹۶ش، ص ۵-۲۶.
۳۸. رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۳۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق.

۴۰. رضا، رشید، المنار، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
۴۱. زروندی رحمانی، محمد، «قاعده انجبار ضعف سند با عمل مشهور»، جستارهای فقهی و اصولی، سال سوم، شماره ۶، بهار ۱۳۹۶، ص ۹-۲۸
۴۲. سبحانی تبریزی، جعفر، رساله توضیح المسائل، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۹ق.
۴۳. سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۳ق.
۴۴. سیستانی، سید علی حسینی، المسائل المنتخبة، قم: دفتر حضرت آیه الله سیستانی، ۱۴۲۲ق.
۴۵. شبیری زنجانی، نکاح: تقریرات درس آیت الله شبیری زنجانی، تدوین سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، قم: موسسه پژوهشی رای پرداز، ۱۳۸۳ش.
۴۶. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۴۷. شریف مرتضی، علی بن حسین، الفصول المختارة من العیون و المحاسن، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۴۸. شوشتری، محمدتقی، الأخبار الدخيلة، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۴۰۱ق.
۴۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشی - کلانتر)، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
۵۰. _____، الرعايه فی علم الدرايه، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۸ق.
۵۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، تصحیح محمد خواجوری، قم: بیدار، ۱۳۶۱ش.
۵۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، محقق/ مصحح محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی،

١٤٠٤ق.

٥٣. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٠ق.

٥٤. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٩ق.

٥٥. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، تحقیق محمد باقر خرسان، مشهد: نشر مرتضی، ١٤٠٣ق.

٥٦. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح فضال الله یزدی طباطبائی و هاشم رسولی، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.

٥٧. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، تحقیق قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم: بعثت، ١٤١٣ق.

٥٨. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرين، تحقیق حسینی اشکوری و احمد مرتضوی، تهران، ١٣٧٥ش.

٥٩. طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی (جامعه مدرّسین)، محقق جواد قیومی اصفهانی، قم: جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٧٣ش.

٦٠. _____، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تحقیق حسن موسوی خرسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ١٣٩٠ش.

٦١. _____، تهذیب الأحکام، تحقیق حسن موسوی خرسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ١٤٠٧ق.

٦٢. _____، اختیار معرفة الرجال، تحقیق حسن مصطفوی، مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد، ١٤٠٩ق.

٦٣. _____، الغیبة (للطوسی)، محقق عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: دار المعارف الإسلامية، ١٤١١ق.

٦٤. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، تحقیق مؤسسة

- آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ق.
۶۵. _____، كتاب الغيبة، قم: دار المعار الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۶۶. فراهیدی، خليل بن احمد، كتاب العين، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۶۷. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۶۸. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام أمير المؤمنين علی عليه السلام، ۱۴۰۶ق.
۶۹. قرشی مخزومی، مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، تحقیق: عبد الرحمن الطاهر بن محمد السورتی، اسلام آباد: مجمع البحوث الإسلامية، بی تا.
۷۰. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.
۷۱. قمی، عباس، سفینه البحار، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۷۲. _____، الکنی والألقاب، تهران: مكتبة الصدر، ۱۳۶۸ش.
۷۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: موسوی جزائری، طیب، قم: دار الكتاب، ۱۴۰۴ق.
۷۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۷۵. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، محقق/ مصحح ابوالحسن شعرانی، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
۷۶. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، بی جا: بی نا، بی تا.
۷۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تصحیح السید ابراهیم المیانجی و محمد الباقر البهبودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۷۸. _____، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ق.

۷۹. مجلسی، محمد تقی، لوامع صاحبقرانی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
۸۰. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
۸۱. مسعودی، عبدالهادی، وضع و نقد حدیث، تهران: سمت، ۱۳۹۳ش.
۸۲. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، مصحح محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره: دار الحديث، ۱۴۱۲ق.
۸۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ش.
۸۴. مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، تحقیق علی میر شریفی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۸۵. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ق.
۸۶. مکارم شیرازی، ناصر، رساله توضیح المسائل، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۴۲۹ق.
۸۷. منتظری نجف آبادی، حسین علی، الأحكام الشرعية علی مذهب أهل البيت (علیهم السلام)، قم: نشر تفکر، ۱۴۱۳ق.
۸۸. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، محقق موسی شبیری زنجانی، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامية، ۱۳۶۵ش.
۸۹. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق/ مصحح عباس قوچانی و علی آخوندی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۹۰. نسائی، احمد بن علی، السنن الكبرى، تحقیق عبد الغفار سلیمان بنداری، بیروت: دار الکتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۱ق.
۹۱. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۴ق.
۹۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ق.
۹۳. وحید خراسانی، حسین، توضیح المسائل، قم: مدرسه امام باقر (علیه السلام)، ۱۴۲۸ق.